



یاد آوردها

ایرج افشار

درباره شماره ۳۷ گزارش میراث:
- در نوشته آقای عباس بگجانی (حلقه در گوش اسیران) ظاهراً «غلام حلقه به گوش» فراموش شده است.
- در نوشته آقای سجاد آیدنلو افزودنی بود که شرف‌الدین خراسانی همای‌نامه را به تشخیص آربری کتابت کرده بود.

در همان نوشته متن وقفنامه نسخه همای‌نامه نقل شده. کلمه‌ای که تاکنون خوانده نشده قطعاً «بباطن» است یعنی (درون شهر سلیمان‌شهر)، به قرینه آنکه متعاقباً در همان سطر «بظاهر المدینه» آمده است.

- تجدید دیدار خط همای‌نامه مرا متوجه به این نکته ساخت که کاتب از میان چهار حرف خاص ایرانیان رعایت «ژ» و «پ» کرده یعنی سپهر و ژرف و کژی را به سه نقطه نوشته است.

دیگر آنکه در صدر صفحه «بنام ایزد دانا توانا بخشاینده بخشایشگر» به خط کوفی در دو سطر آمده به این معنی که «یشگر» یک سطر است و قلاب شده در بقیه عبارت. آنچه برای من ناشناخته ماند این است چرا به جای دو نقطه زیر «ی» دو میم آمده (م م) و به جای سه نقطه شین این علامت «،» در سه جا: بخشاینده، بخشایشگر.

- در مورد کثرت نسخه‌های تاریخ بلعمی و ناهمگونی آنها از حیث عبارت نگاه شود به مقاله تازه و دقیق خانم کرونه و آقای مسعود جعفری به این عنوان:

Patricia Crone and Masoud Jafari, "The Muqqana' narrative in the Tārīkh-nāma: Part I: Introduction, Edition and Translation," *BSOAS* (2010) 2, 73, pp. 152-177.

- در نوشته آقای محمد تقی‌نیا مربوط به ذکر ینگی دنیا (امریکا) در کتاب تحفة‌العالم شوشتری (۱۱۰۶-۱۱۰۷ قمری) این بیت را که آقای عارف نوشاهی از سراج‌الدین

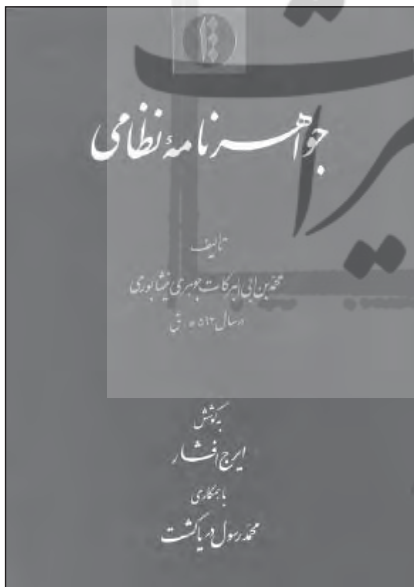
خان آرزو در مقالات عارف (۲: ۲۴۴) آورده است نقل می‌کنم. بر اهل فضل روشن است که ینگی دنیا همان «ینی دنیا» عثمانی‌هاست.

هر روز شوند عاشقان نو

کوی تو شده است «ینگی دنیا»

- در مورد احتمال آقای علی صفری آق‌قلعه بر اینکه برگ شمسه‌دار نسخه تاریخ و صاف بر برگ نخستین چسبانیده باقی است، چون اصل نسخه را ندیده و لمس نکرده‌ام نمی‌توانم بر اساس عکس موجود نظری عرض کنم. بماند تا اینکه ما هر دو آن نسخه را در استانبول بتوانیم دید. در مورد جزئیات نسخه‌های خطی واقعاً عکسها گویای همه نکات نیستند.

- منہاج‌الطلب (دستور فارسی) تألیف محمدبن حکیم چینی را در سفری که به سال ۱۳۵۹ با مرحوم دانش‌پژوه همراه بودیم دیدیم و در یادداشت «خصوصیت نسخه‌های خطی اسلامی به کتابت چینیان» (آینده، ۸: ۴۸۰) ذکر و همان جا یادآوری شد که دکتر شریعت‌زاده نخستین بار در مجله راهنمای کتاب، (سال بیستم، ۱۳۵۶) آن را شناسانده بود و بالاخره در ۱۳۶۰ از چاپ آن فارغ شد.



- اینکه جواهرنامه نظامی (چاپ شده در انتشارات میراث مکتوب) از قرن هشتم دانسته شده و در دانشنامه ایرانیکا ذکر شده است درست نیست. آن کتاب به سال ۵۹۲ هجری به تألیف درآمد بوده است.



گمانی درباره نویسنده غنیه‌المنیة

علی صفری آق‌قلعه

استاد ایرج افشار در صفحات ۳۷-۳۸ از شماره ۳۷ نشریه گزارش میراث در نوشته‌ای با عنوان «دو کتاب در موسیقی و رقص هندی به فارسی» به شناسایی دو اثر در موضوع مندرج در عنوان مقاله پرداخته‌اند. دو اثر شناسانده شده، توسط شخصی ناشناس در سده هشتم هجری نگاشته شده است. خوشبختانه یکی از دو اثر به نام غنیه‌المنیة امروز در دست بوده و منتشر شده است که بخش اصلی مقاله استاد افشار در شناساندن این اثر و چاپ آن است؛ اما اثر دوم به نام فریدالزمان فی معرفة الالحن که ترجمه اثری عربی بوده جز نامی در دیباجه غنیه‌المنیة نشانه‌ای بر جای نیست.

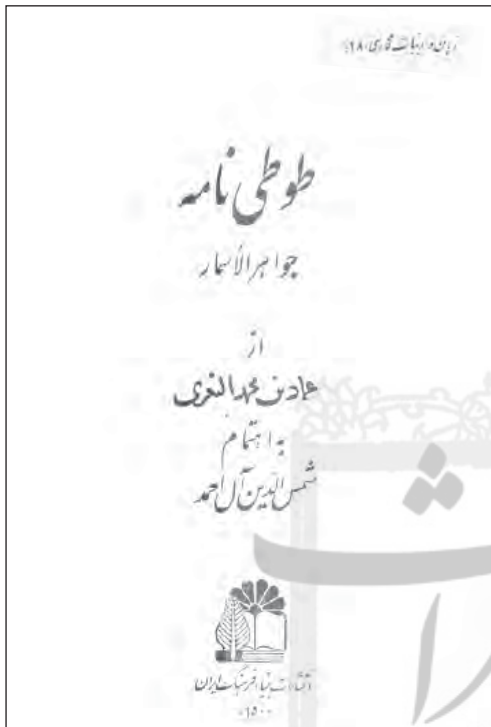
چنانکه استاد افشار یادآور شده‌اند، نویسنده غنیه‌المنیة کتابش را به سال ۷۷۶ق در شهر گجرات به نام شمس‌الدین ابراهیم حسن از امیران پادشاه گجرات یعنی ابوالمظفر فیروزشاه سوم (حک: ۷۵۲-۷۹۰ق؛ نک: تاریخ فیروزشاهی، ص ۲۰) به نگارش درآورده است. این شمس‌الدین ابوالرجاء برادرزاده ملک مجیر ابوالرجاء است که ماجرای به دست آوردن اقطاع گجرات توسط او در تاریخ فیروزشاهی (ص ۴۵۵) یاد شده و همچنین ماجراهای پس از آن که سرانجام به تفویض دیوان وزارت به وی منجر شد (نک: همان، ص ۴۵۹).

اشارت استاد افشار به ناشناس ماندن نویسنده غنیه‌المنیة نویسنده این سطرها را به یاد آورد که تقریباً در همان زمان و مکان یک نفر می‌زیسته که مشخصاتش می‌تواند با نویسنده غنیه‌المنیة همخوانی داشته باشد. این شخص عمادبن محمد النعری (الثغری) مترجم و گردآورنده جواهرالاسمار (طوطی‌نامه) است.

از دلایل همخوانی مشخصات وی با صاحب غنیه‌المنیة می‌توان بدین موارد اشاره کرد: نخست اینکه با موسیقی ایرانی و هندی آشنایی داشته و در جای‌جای جواهرالاسمار اصطلاحات موسیقی هر دو زبان را به کار برده است (نک: جواهرالاسمار، نمایه «موسیقی و رقص»، صص ۶۵۳-۶۵۶). به‌ویژه در بخشی از اثر خود (صص ۱۷۶-۱۷۷) به‌صورت نسبتاً مبسوطی از اصطلاحات موسیقی هندی سخن رانده است. دوم اینکه احتمالاً در گجرات می‌زیسته و

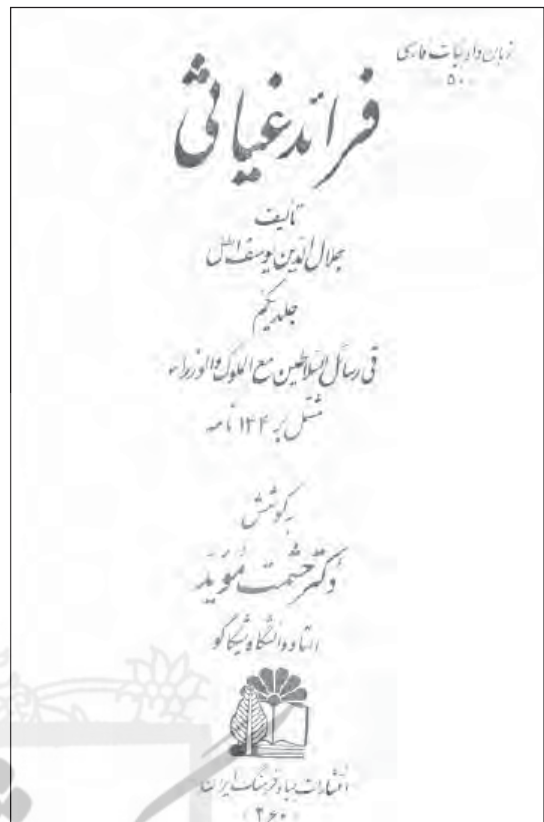
چنانکه در دیباجه آقای شمس آل‌احمد بر جواهرالاسمار (ص «سی و سه») یاد شده عمادبن محمد اثرش را به نام علاءالدین محمدشاه (حک: ۶۹۵-۷۱۵ق) از سلاطین خلجی گجرات نگاشته است.

نکته‌ای که یکی دانستن نویسنده دو اثر را با دشواری رویاروی می‌کند اینکه مطابق نوشته آقای آل‌احمد نگارش جواهرالاسمار در میان سالهای ۷۱۳ تا ۷۱۵ق به انجام رسیده (نک: همان) که با سال نگارش غنیه‌المنیة حدود شصت سال فاصله دارد.



البته شاید بتوان این مشکل را مرتفع ساخت؛ بدین‌گونه که بگوییم آن محمدشاه که جواهرالاسمار بدو پیشکش شده محمدشاه خلجی نبوده، بلکه محمدشاه‌بن تغلق‌شاه (حک ۷۲۵-۷۵۲ق) می‌باشد که عموزاده فیروزشاه و پادشاه پیش از وی بوده است. در این صورت از دیدگاه زمانی نیز هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد؛ به‌ویژه که شواهدی از پشتیبانی محمدشاه‌بن تغلق از فارسی‌نویسان در متون ثبت شده، چنانکه ملک اختسان دهلوی (محمدبن احمدبن حسن دبیر عبدوسی) کتاب بساتین‌الانس خود را به سال ۷۵۲ق به نام این پادشاه کرده است (نک: «نامه‌های تاج‌الدین اختسان دهلوی ...»، صص ۶۲-۶۴) و همچنین خواندمیر در حبيب‌السير (ج ۳، ص ۴۷۳) به نقل از تاریخ هرات اسفزاری از بخشش

کلانِ محمدشاه به جمال‌الدین بن حسام بداونی در قبال سرودن یک شعر یاد کرده است (برای موارد دیگر نک: «شعرای گمنام عصر خلیجی و تغلق»).



«علاءالحق و الدین» یاد شده است. باز در همان متن (ج ۱، ص ۱۸۲) نامه‌ای به انشای ملک اختسان دهلوی از سوی محمد کُرت درج شده است که در متن نامه نیز از محمدشاه بن تغلق با همان لقب یاد شده است.

می‌دانیم که محمدشاه بن تغلق بیشتر با لقب «ابوالمجاهد» مشهور بوده است؛ چنانکه در دیباجه بساتین الانس (نسخه ۱۰۳۲ کتابخانه طوپقاپوسرای بی تا [حدود سده نهم هجری]، ص ۳ پ) از وی به صورت «ابوالمجاهد شمس‌الخلافة محمدشاه بن تغلق‌شاه» نام رفته است. با این حال چنانکه دیدیم از وی با لقب «علاءالدین» نیز — در مکاتبات دیوانی که سندیت قطعی و رسمی دارد — یاد شده است.

بنابر آنچه یاد کردیم، شاید بتوان عماد بن محمد النعری (الثغری) را نویسنده احتمالی دو کتاب غنیه‌المنیة و فزیدالزمان فی معرفة الالحن دانست. البته حصول اطمینان از این موضوع موکول به پیدا شدن نسخه‌ای کامل از اثر و یا دستیابی به قرائنی دیگر است و قصد ما در اینجا صرفاً مطرح کردن این گمان بود.

کتابنامه

تاریخ فیروزشاهی، شمس سراج عقیف، تصحیح ولایت حسین، کلکته، بیتست میشن پریس، ۱۸۹۰ م [افست اساطیر، ۱۳۸۵ ش].

جواهرالاسمار (طوطی‌نامه)، عماد بن محمد النعری، به کوشش شمس‌الدین آل‌احمد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش.

حبیب‌السیر، خواندامیر، زیر نظر سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، خیام، ۱۳۶۲ ش [چ ۳].

«شعرای گمنام عصر خلیجی و تغلق»، نذیراحمد، ترجمه سیدحسن عباس، نامواره دکتر محمود افشار، ج ۸، صص ۴۵۳۵-۴۵۶۸.

فرائد غیاثی (ج ۱)، جلال‌الدین یوسف اهل، به کوشش حشمت مؤید، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶ ش.

«نامه‌های تاج‌الدین اختسان دهلوی و ارتباط او با عمادالدین فقیه کرمانی»، بهروز ایمانی، مهندات، به کوشش سید عبدالرضا موسوی طبری، دهلی نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی ایران، ۱۳۸۸ ش.

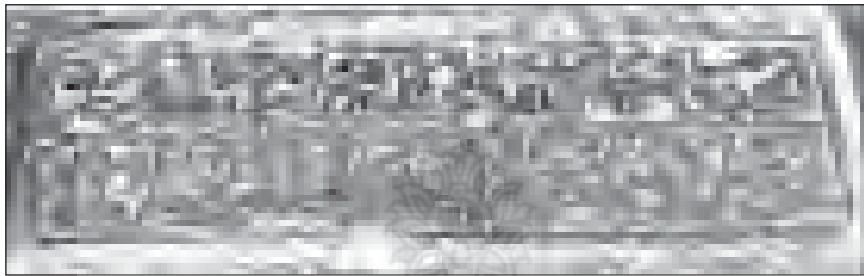
مهمترین قرینه‌ای که آقای آل‌احمد را بر آن داشته تا مهدی‌الیه جواهرالاسمار را علاءالدین محمدشاه خلیجی بداند یادکرد لقب «علاءالدین» در آغاز القاب او می‌باشد؛ چنانکه در آنجا (ص ۵) از وی چنین یاد شده است: «السلطان الاعظم، علاءالدین و الدین، غوث الاسلام و المسلمین ... ابوالمظفر محمدشاه». استنتاج او درست می‌نماید؛ چرا که معمولاً لقب «علاءالدین» را برای همان پادشاه به کار می‌بردند؛ اما باید توجه داشت که این لقب را برای محمدشاه بن تغلق نیز به کار برده‌اند. برای نمونه در فرائد غیاثی (ج ۱، ص ۱۴۶) نامه‌ای به انشای معین‌الدین جامی درج شده که از سوی معزالدین محمد کُرت برای محمدشاه بن تغلق نوشته شده است. در صدر نامه توضیحی بدین‌گونه دیده می‌شود: «ایضاً من نتایج انفاسه الشریفة الی السلطان الغازی ابوالمجاهد علاءالسلطنة و الدین و الدین محمد بن تغلق‌شاه بالاشارة الصادرة عن ... ابوالحسین محمد کُرت فی جلوسه علی سریر السلطنة بمدينة هراة». در متن نامه نیز از محمد بن تغلق با لقب



شعری بر سنگ گوری از سده هفتم

عمادالدین شیخ‌الحکمایی

یکی از منابع مهم پژوهش‌های حوزه میراث مکتوب، کتیبه‌های بازمانده از دوران پیش است. تردیدی نیست که محمل نوشته، سنگ، چوب، پارچه و غیره چیزی از ارزش این مکتوبات نسبت به آثار کاغذی نمی‌کاهد. این حوزه پراهمیت، به ویژه کتیبه‌های دوره اسلامی، شاید نیازمند توجه بیشتر مصححان و نسخه‌پردازان باشد.



تاریخ ذکر شده بر مقبره، که بی‌تردید تاریخ کتابت و حجاری این اشعار نیز هست، ۲۵ جمادی‌الآخر سال ۶۷۷ هجری است. مشخصات کتیبه از حیث اندازه، خط، حجاری و نیز نام متوفی، شائبه عامیانه بودن، کم‌سواد بودن و سفارش‌دهندگان را منتفی می‌کند.^۲ خط بخش مورد نظر میانه رفاع و تعلیق است اما متن اصل کتیبه به خط کوفی استوار و حرف‌های نویسانده شده است. نام و عناوین متوفی نیز چنین آمده است: «السعيد الشهيد المقبل، ملك اسفهلار اجل كبير منعم المحترم، شرف‌الدین اردشیرین الحسن بن بلحیاء».

بر بخش دیگری از سطح این سنگ گور، این بیت نیز نوشته شده است که خود دلیلی بر آشنایی کامل با شعر عروضی است:

دانی ندارم جز تو کس

باری توام فریادرس!
محل کشف این کتیبه روستای گاوکشک واقع در

سالها پیش در بررسی کتیبه‌های مقابر منطقه کازرون،^۱ سنگ گوری صندوقی‌شکل را یافتیم که بر خرپشته سطح آن، شعری نوشته شده بود که از حیث مضمون، قالب، وزن و قافیه متفاوت به نظر می‌رسید. متن کتیبه نیز آسیب‌دیده و فرسوده بود اما آنچه از این شعر خوانده می‌شود، چنین است:



منطقه ابوالحیات، میان راه کازرون به شیراز است. اصل کتیبه اکنون در اداره اوقاف کازرون نگهداری می‌شود. در تصویر پیوست تلاش کرده‌ام با دورگیری نوشته، این بخش از کتیبه را که در اصل فرسوده و دارای خطوط درهم است، واضح‌تر کنم. امیدوارم رای صاحبان نظر و علاقه‌مندان، حل این مشکل را آسان کند.

۱. نک: شیخ‌الحکمایی، عمادالدین، «کتیبه‌های کوفی کازرون»، وقف: میراث جاویدان، شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۱۰، سالهای ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۴.
۲. برای توضیحات بیشتر درباره این کتیبه، نک: وقف، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۴، شماره مسلسل ۱۰، ص ۱۲۱.

ای دوست قمری بودم شب افرا (؟)

کی از قمر درآمد هفت ستاره آراست
چو ستارگان درآمدند به پرواز گفتم
که باشد قمر یا ستاره آراست؟

جهاندار پیروز (بیرون؟) برد آن قمر
از فرق ستاره نه بشکست خور
ز شب (شبح؟) بر ستاره آخ که دیر آید
ستاره روز (زود؟) می‌رود قمر بتر (؟)
دریغا ستار[ه]

تون و تبس، نه تون و طبس

سید محمد دبیرسیاقی

از شاگردان مرحوم ادیب نیشابوری، آن دانشمند سخن‌شناس نوآور در امر بررسی و پژوهش نظم و نثر فارسی و حافظ تمام مثنوی مولوی، شادروان حسن نبوی حکایت می‌کرد، حکایتی که مورد تأیید مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر شاگرد مبرز آن استاد بود که ادیب پس از سالها اقامت در شهر مقدس مشهد و اشتغال به تدریس، هفته‌ای به دعوت یکی از خوانین گناباد بدان شهر رفت.

روزی که از سفر بازگشت، به محض ورود به حجره درسگاه خود در مدرسه نواب و شنیدن درود و تحیت و خیر مقدم گفتن شاگردان فرمود: «چه نشست‌اید، که نعلین خویش به پا کرده، شرق و غرب عالم را بگشتم.» حال و بیان آن استاد شادروان و سفر کوتاهش شباهت بسیار به نوشته مختصر بنده برابر انبوه مجلات و کتابهای ارسالی نشر میراث مکتوب به کتابخانه این جانب دارد و سروده جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی را در خطاب به خاقانی شروانی و شعری که فرستاده بود به یاد می‌آورد، شعری به عنوان تحفه. اما در حکم فرستادن زیره به کرمان.

با این‌همه نوشته پیوست ران ملخی است هر چه به دستگاه سودمند فرهنگی نشر میراث مکتوب و مدیر با تدبیر و کارمندان دلسوز آن، برای درج، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

از سالها پیش در یکی دو دفتر برخی نکات ادبی و تاریخی جالب و لطائف و ظرائف و طنزها و اشعار با مضامین ابتکاری را یادداشت می‌کردم. از آن جمله است پنج بیتی که وقتی شادروان دکتر حسین خطیبی نوری با آن حافظه سرشار خدادادی از گوینده‌ای ناشناس در مجمعی از دوستان با لحن گیرای خود خواند و من آن را در دفتری که اشاره کردم ثبت نمودم. اینک آن ابیات:

رازی که نه گفتند و نه‌اش نام نهادند

نی دم زد از آن راز نی‌اش نام نهادند

دیدند بسی نکته باریک‌تر از موی

از روی مثل زلف وی‌اش نام نهادند

در آینه جام ز عکس رخ ساقی
دیدند خیالی و می‌اش نام نهادند
حاتم که بساط کرم و جود بگسترد
چون طی‌شدنی بود طی‌اش نام نهادند
کاووس ندانیم که کی بود و کجا بود
اینست که کاووس کی‌اش نام نهادند
من نیز پنج بیت بر آن ابیات پنجگانه افزودم که از آن جمله است:

چون برد صبا نامه ز دل‌داده به دلدار
زان قاصد فرخنده‌پی‌اش نام نهادند
تا بوده جهان، نصف جهان بوده صفاهان
کوتاه‌نظران شهر جی‌اش نام نهادند
چون خرمی و گرمی و رنگینی آفاق
بگذشت و شتا گشت، دی‌اش نام نهادند...

از جمله نکات درخور توجه یادداشت‌شده در آن دفتر، یکی هم بررسی منشأ و اصل و بن جمله اعراض و اعتراض گونه «به تون و تبس» است؛ جمله‌ای که معمولاً بر زبان فرد دانای باتجربه و خردمندی جاری می‌شود که با راهنماییهای حکیمانه آمیخته به دلسوزی، کسی را به کاری، یا به پیروی از اندیشه‌ای واداشته است، اما آن کس، بدان عمل نکرده و ناگزیر حسب مورد به سختی یا تنگدستی، یا صدمه جسمی و روحی، حتی مرگ دچار گشته است و چون وضع حال یا واقعه او را با راهنمای دلسوز او باز گفته‌اند، عکس‌العمل اولیه وی بر زبان آوردن جمله «به تون و تبس» و گاه «به جهنم و درک» بوده است برای درگذشته و تأسف بر حال بازمانده.

جمله اعراض و اعتراض گونه مورد اشاره در تداول چنانکه اشاره کردیم «به تون و تبس» است که در وهله نخست دو شهر طبس و تون از شهرهای استان خراسان را به ذهن می‌آورد، اما با آگاهی از وضع این دو شهر که از دیرباز در آثار کتبی خود داریم و بدان اشاره خواهیم کرد، این تردید در ذهن ایجاد می‌شود که مراد از جمله «به تون و تبس» این دو شهر نیست و اعتراض دشنام‌گونه‌ای که در مورد فرد درگذشته به کار می‌بردند و می‌برند، به صورت «تون به تون شده» یا «تون به تونی» مرادف «گور به گور شده» یا «گور به گوری» مؤید این نظر است. ناصر خسرو قبادیانی، شاعر و حکیم مسافر خانه خدا و



نصب می‌کردند و مواد سوختنی اعم از هیزم یا زغال یا گون و خار و نیز پهن اسب و الاغ را در آتشدان یا تون آتش می‌زدند تا موجب گداخته شدن تیان و گرم شدن آب خزینه شود.



با توضیح فوق پیداست که در آن جملهٔ اعراض یا اعتراض گونه از کلمهٔ تون، مراد این تون یا آتشدان حمام است نه نام آن شهر. کلمهٔ طبس هم بدخوانی و بدخوانی تبس و تفس اسم مصدر از مادهٔ «تف» و «تب» از مصدر تفسیدن به معنی گداختن و گرم گردیدن و تفته شدن است. و هر دو کلمه مبین آتشدان و تب و تاب آن می‌باشند که مرادف جهنم و درکات آن اسفل السافلین است. متصدی افروختن تون را تونتاب می‌گفتند نامی در ردیف استاد حمامی و جامه‌دار و کیسه‌کش و آبدار و سرتراش و مشتم مالچی و خشکبیار دیگر متصدیان حمام. شاید لازم باشد از این پس «تون و تبس» را «تون و تبش» بنویسند تا رفع بدخوانی گذشته شود.

مصر و دیگر دیار به شرح سفرنامه (ص ۶۹ و ۷۰) هنگام بازگشت از سفر هفت‌ساله، پس از اصفهان به طبس می‌رسد و دربارهٔ آن شهر می‌نویسد: «... نهم ربیع‌الاول به طبس رسیدیم، و از سپاهان تا طبس صد و ده فرسنگ می‌گفتند. طبس شهری انبوه است، اگرچه به روستا نماید. آب اندک باشد و زراعت کمتر کنند. خرماستانها باشد و نبساتین. چون از آنجا سوی شمال روند نیشابور چهل فرسنگ باشد و چون سوی جنوب به خبیص [شهداد کنونی] روند به راه بیابان چهل فرسنگ باشد. و سوی مشرق کوهی محکم است... شهر را دیوار نباشد...» از طبس به رقه و سپس به تون می‌رسد و می‌نویسد: «... دوازدهم ماه ربیع‌الآخر به شهر تون رسیدیم... تون شهری بزرگ بوده است... بر صحرایی نهاده است و آب روان و کاریز دارد و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت و در شهر درخت پسته بسیار بود در سراها...» با توجه به وضع درخور توجهی که این دو شهر از حیث آبادی و نعمت و امنیت داشته‌اند، ذکر نام آنان در مقام اعراض و اعتراض‌گونه همراه کلمات «درک» و «جهنم» مایهٔ شگفتی است و ظاهراً به همین مناسبت غرابت بوده است که در حکومت گذشته نام تون را به «فردوس» برگرداندند تا آن نسبت ناروا از ذهنها زدوده و به دست فراموشی سپرده شود. اما حقیقت آن است که از «تون» در آن جملهٔ اعراض و اعتراض‌گونه مراد شهر تون (فردوس امروزی) نیست و طبس هم دگرگون شده یا بدخوانی کلمه «تبش» است. می‌دانیم کلمه «تون» جز نام شهر مورد بحث، معنای دیگری هم دارد و آن آتشدان یا گلخن و بنا به تداول مردم برخی نقاط جهنم گرمابه است، یعنی محفظه‌ای زیر خزینهٔ آب گرم حمام که در سقف آن که گوشه‌ای از کف خزینهٔ آب گرم است، تاوه‌مانندی مسی به نام «تیان»